

## کتاب المشاعر، دوره اول

### المشعر الثامن، المنهج الثالث، المشعر الثالث، جلسه ۱۳

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۷/۰۳/۲۴ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۴/۱۰/۱۵ هجری شمسی

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

«المشعر الثالث: في حدود العالم»، این مشعر آخرین مشعر کتاب مشاعر است که ما بعد از این مشعر فقط یک خاتمه داریم و در حقیقت در مورد یکی از جنجالی‌ترین بحث‌های فلسفه و کلام است به نام حدود عالم. عزیزان مستحضر هستند که یکی از چالشی‌ترین بحث‌های فلسفه و کلام در این است که آیا عالم حادث است یا عالم قدیم است؟

بحث بسیار قابل توجهی است؛ یعنی متدینین در همه ملت‌های الهی اعم از یهودیت و مسیحیت و اسلام، عالم را حادث می‌دانند. خدا بود و خلق و آفرینشی نبود و خدای متعال عالم را آفرید.

حکماء آمدند و عالم را دو بخشی کردند؛ بخشی از عالم را قدیم دانستند، منتها قدیم بالعرض، بخشی از عالم را حادث دانستند. این مسئله برای متکلمین خیلی سنگین آمد، چرا؟

آنها گمان دارند که قدیم یعنی خدا و خدا یعنی قدیم. اگر قدیم بودن با خدا بودن گره خورده، قدیم یعنی خدا و خدا یعنی قدیم، پس اگر ما غیر خدا را قدیم بدانیم نعوذ بالله مشرک هستیم!

مرحوم ملاصدرا که الآن داریم کتاب ایشان را می‌خوانیم، به همین اعتقاد قائل هستند، یعنی چه؟

یعنی می‌گویند که عالم دو بخشی است؛ بخش مجردات و بخش مادیات. بخش مجردات امر الهی هستند، از لوازم اسماء و صفات هستند، از لوازم ذات هستند. به تعبیر صدرا، مربوط به صقع ربوبی هستند. صقع با صاد، قاف

و عین است و لذا فرازمان هستند؛ یعنی اصلاً زمانی نیستند، قدیم هستند، منتها قدیم بالعرض، نه قدیم بالذات. وقتی به عالم مادیات می‌رسیم، افلاک و زمین و آسمان و زمینیان و به عالم افلاک که می‌رسیم به عالم اجسام که

می‌رسیم، عالم حادث زمانی است. هر موجودی پیشینه عدم زمانی دارد.

صدرا می‌گوید که من یک برهانی بر این مطلب دارم که این برهان را از قرآن گرفتم، از کتاب آسمانی گرفتم. از مواردی که صدرا دارد تصریح می‌کند که من معارف خودم را از قرآن گرفته‌ام، همین مورد است. حالا برهانی که

صدرا بر این مطلب اقامه می‌کند که عالم جسم و جسمانی حادث است به حدود زمانی، همان حرکت جوهریه است. صدرا می‌گوید مقتضای حرکت جوهریه این است که همه عالم حادث زمانی است. حالا فلک باشد یا

عنصر، نفس باشد یا بدن، زمینی باشد آسمانی، بسیط باشد یا مرکب، هیچ فرقی نمی‌کند، همه اینها حادث زمانی هستند و پیشینه عدم دارند.

عبارت را ببینید: «المشعر الثالث:»، این آخرین مشعر کتاب است. بعدش فقط یک خاتمه داریم. «المشعر الثالث: في حدود العالم»، مشعر سوم درباره حدود عالم است. عالم در این اصطلاح صدرا یعنی عالم جسم و جسمانی،

به مجردات کاری نداریم. عبارت را ببینید: «العالم بجميع ما فيه حادث زمني»، عالم با هر چه در اوست حادث زمانی است. چرا؟

«إذ كل ما فيه مسبوق الوجود بعدم زمني»، چون هر چه که در عالم است مسبوق الوجود است به یک عدم زمانی. الآن شما نگاه کنید این صندلی، این در، این خاک، من، شما، خورشید، ماه، آسمان، این درخت، آن درخت، هر

چه در عالم ماده است، پیشینه عدم زمانی دارد، یک موقعی نبوده و الآن هست. «بمعنى أن لاهويّة من الهويّات الشخصية إلا وقد سبق عدمها وجودها»، به این معنا که هیچ هویتی از هویت‌های شخصی نیست مگر اینکه

عدمش پیشی گرفته وجودش را، «ووجودها عدمها»، وجودش باز پیشی گرفته عدمش را. یعنی چه؟ یعنی موجود است، معدوم می‌شود. معدوم بوده، موجود می‌شود.

«سبقاً زمانياً»، این سبق هم سبق زمانی است.

یادتان هست در فلسفه، ما ۸ یا ۹ تقدم داشتیم، اقسام تقدّم و تأخر در فلسفه بیان می‌شود. یکی از اقسام سبق و یکی از اقسام تقدم، تقدم زمانی است. سعدی بر من مقدم است. من هم بر نتیجه‌ام مقدم هستم. سعدی بر من تقدم زمانی دارد و من تأخر زمانی دارم. نتیجه من بر من تأخر زمانی دارد و من تقدم زمانی دارم.

«وبالجملة»، خلاصه مطلب: «لاشیء من الأجسام والجسمانیات المادیة»، هیچ چیز از اجسام و جسمانیات مادی نیست، «فلکیاکان أو عنصریا، نفساکان أودنا»، من گفتم بسیط باشد یا مرکب، زمینی باشد یا آسمانی، فرقی نمی‌کند. «إلا وهو متجدد الهویة»، مگر اینکه این جسم و جسمانی از نظر هویت متجدد است، متسرّم است، تجدیدپذیر است. «غیر ثابت الوجود»، وجودش متغیر است. «غیر ثابت الشخصیة»، شخصیت آن متغیر است، متبدّل است. «مع برهان لاح لنا من عند الله»، با یک برهانی که برای ما آشکار شده از پیش خدا. چقدر صدرا متعبد است! چقدر بنده شکوری است!

می‌گوید برهان را خدا در ذهن ما انداخت: «مع برهان لاح»، یعنی «ظَهَرَ»، برهانی که آشکار شد برای ما از پیش خدا. اسباب ظاهری‌اش چه بود؛ چه بود که این برهان برای شما ظاهر شد؟

«لأجل التدبّر فی آیات الله تعالی و کتاب الله العزیز»، به خاطر تدبّر در آیات الهی و تدبّر در کتاب عزیز پروردگار که مرادش حرکت جوهریه است. ایشان می‌گویند که ما یک برهانی بر حدوث زمانی داریم، مبدأش حرکت جوهریه است، این حرکت جوهریه را ما از قرآن گرفتیم. یکی، دو تا، سه تا، چهار تا، پنج تا، شش تا، هفت تا، هشت تا آیه مرحوم صدرا در این جا ذکر می‌کند و می‌گویند من اگر حرکت جوهریه دارم، از این آیات دارم. من اگر حدیث زمانی عالم را دارم، اثبات می‌کنم با حرکت جوهریه، از این آیات دارم. ماشاء الله، می‌گویند که قرآن دارد به من برهان می‌دهد، بارک الله! حالا آیات را بخوانیم:

۱. «مثل قوله تعالی:»، مثل این آیه «بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»، بلکه مردم در اشتباه به سر می‌برند از آفرینش نو. چقدر آیه گویاست! دقت کنید!

مردم خیال می‌کنند که خدا آفریده و رفته در کناری نشسته و دارد قلیان می‌کشد! متکلمین بعضی از آنها این جور خیال می‌کردند. یک جمله‌ای دارند که من شرم می‌کنم این جمله را بگویم! می‌گفتند: «لوجاز علی الباری العدم لما ضرّ عدمه وجود العالم<sup>۲</sup>»، اگر ممکن بود خدا نباشد، نبودن خدا به عالم ضرری نمی‌رساند. نعوذ بالله خدا می‌مُرد، عالم دارد کارش را می‌کند! آن مردک عالم غربی چه گفته بود؟

گفته بود که انرژی و ماده را به من بدهید، من عالم را می‌سازم! کأنّ انرژی و ماده عالم را می‌سازد. خدا عالم را می‌سازد. ما در فلسفه چه می‌گوییم: «علت مبقیه همان علت محدثه است ۳». آن به آن دارد خدا می‌سازد، این را خدای متعال می‌فرماید که «بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»، بلکه مردم در اشتباهی هستند از خلق نوی ما. دائماً ما داریم می‌آفرینیم، این می‌شود حرکت جوهریه. حرکت جوهریه یعنی همه عالم جسم و جسمانی، هر آن دارد نو می‌شود. شما صبح از خواب بلند شدید و آمدید دانشگاه. شما ساعت یازده، شما ساعت ده نیستی. شما ساعت ۱۰، شما ساعت ۹ نیستی. شما دقیقه ۵۹، شما دقیقه ۵۸ نیستی. شما دقیقه ۵۹ و ۱۰ ثانیه، ۵۹ و ۹ ثانیه نیستی. دائماً در حال تغییر است، به این معنا که خدا دارد می‌آفریند و افاضه می‌کند. اگر یک لحظه افاضه نکند، عالم عدم اندر عدم است و هیچ چیزی نیست. مثل اینکه اگر این ژنراتور برق یک لحظه انرژی ندهد و الکتریسته ندهد، لامپ خاموش می‌شود و تاریک می‌شود. «بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»، این یک آیه بود.

۲. دوم: «وقوله تعالی: (عَلَىٰ أَنْ بُدِّلَ امثالكم و نُنشئكم فی ما لا تعلمون<sup>۴</sup>)»، قبل این آیه را کاش جناب صدرا می‌آورد که «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ<sup>۵</sup>»، ما قدرت داریم که تبدیل کنیم شما را به مثلثان و داریم این

کار را می‌کنیم. یعنی قدرت داریم، نه اینکه نمی‌کنیم، چرا؟  
چون قدرت یعنی چه؟

«إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ». چون قضیه شرطیه است، می‌گوییم: «إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ وَ لَكِنَّهُ شَاءَ وَفَعَلَ»، همیشه خواسته و انجام داده است. خدا دائماً دارد تبدیل مثل می‌کند. «وَنُشِئْتُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ»، شما را انشاء و ایجاد کنیم در آنچه نمی‌دانید. استدلال به این «بُدِّلْ أَمْثَالَكُمْ» است، ما دائماً داریم تبدیل به مثل می‌شویم. چرا شما وقتی من را می‌بینید، اشتباه نمی‌کنید که خودم، خودم هستم؟ چون این لحظه بعد مثل لحظه قبل، مثل روح و نظیر روح دارد ایجاد می‌شود.

۳. آیه سوم: «وقوله تعالى:»، خیلی از آیاتش شاهدهی روشن بر بحث حرکت جوهری است. «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ۖ»، می‌بینی کوه‌ها را، می‌پنداری ساکن و ثابت هستند. جامد یعنی ثابت و ساکت. در حالی که کوه‌ها می‌روند به مانند رفتن ابرها. ببینید الآن در آسمان ابر داریم یا نه؟ بله، در گوشه آسمان ابر هست. رفتن ابر چندین ویژگی دارد؛ یکی از ویژگی‌هایش این است که دیده نمی‌شود مگر اینکه آدم دقت کند. دیدید که ابر بالای سرتان است، همین که نگاه بکنید، نمی‌فهمید که دارد می‌رود. باید دقت کنید و با اطراف بسنجید، می‌بینید که بله، دارد حرکت می‌کند. خدا می‌فرماید که کوه در حال حرکت است. کوه دماوند که ده هزار سال است سرجایش است! این همان حرکت جوهریه است. حرکت از درون است. می‌دانید خاک از چه چیزی تولید می‌شود؟ از سنگ. روند تبدیل سنگ به شن و شن به خاک یک روند میلیونی است که دارد انجام می‌شود. این صحراهایی که ما می‌بینیم یک موقعی سنگ بود، الآن خاک شده است. این حرکت جوهریه است. کوه دماوند همین است، اورست هم همین است که دائماً در حال حرکت هستند که همان حرکت جوهری است.

۴. چهارم: «وقوله تعالى: إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۗ»، اگر خدا بخواهد شما را می‌برد یک خلق جدید می‌آورد. یعنی خدا می‌تواند، خدا در حال انجام خلق جدید است. عرض کردیم که این «إِنْ يَشَأْ» ها قضیه شرطیه است. قدرت یعنی همین که اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند. منافات ندارد بخواهد بکند و دائماً می‌خواهد و دائماً دارد انجام می‌دهد. «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»، می‌تواند این جوری باشد که دائماً دارد شما را می‌میراند و زنده می‌کند. می‌میراند و زنده می‌کند، می‌میراند و زنده می‌کند. ما دائماً در حال موجود و معدوم شدن هستیم. «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»، اگر خدا بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی می‌آورد.

۵. پنجم: «وقوله: وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ»، آسمان‌ها پیچیده در دست قدرت الهی است. یعنی چه؟ یعنی دست الهی و قدرت الهی دارد آسمان‌ها را دائماً در هم می‌پیچد. این حرکت جوهریه است. «السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ».

یک نکته عرض بکنم که نکته نجومی است؛ می‌دانید که در نجوم در حرکت‌های کشتی‌ها و در قطب‌نماها ما با ستارگان کار داریم. ستاره قطب شمالی، ستاره قطب جنوبی، خیلی عجیب است! این ستاره‌ها هیچ کدام ثابت نیستند. ما هم ثابت نیستیم. زمین، خورشید، منظومه شمسی، کهکشانی راه شیری، همه در حال حرکت هستیم. آن ستاره هم در حال حرکت است. ولی از بس فاصله دور است، این حرکت اثری در معادلات ندارد. این قدرت خداست. هزار سال قبل، ستاره قطب شمالی کأن همان جا بوده، الآن هم کأن همان جا است. با اینکه هر دو در حال حرکت است. فرمود: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»، آسمان‌ها پیچیده در دست قدرت الهی است.

۶. ششم: «وقوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ ۙ»، ما وارث زمین هستیم، ما وارث هر آنچه که بر روی زمین است هستیم و به سوی ما بازگشت داده می‌شوید. چه شد؟ ما وارث زمین هستیم، زمین یک روزی به ما برمی‌گردد. من وارث پدرم هستم، یعنی چه؟

یعنی یک روزی اموالش به جیب من می آید. خدا وارث زمین است، یعنی یک روزی زمین به خدا برمی گردد. وارث هر چیزی که روی زمین است. «وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ»، این نکته است. همه عالم و آدم به سوی خدا بازگشت داده می شوند، این حرکت جوهریه است. بازگشت عالم و آدم به سمت پروردگار را می گوئیم حرکت جوهری.

۷. آیه هفتم: «وقوله تعالى: (وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)»، هر چه که بر روی کره زمین است الآن فانی است. الآن هالک است و باقی می ماند، وجه پروردگار تو که این وجه دارای جلال و اِکرام است. از آیاتی که بسیار پُر عمق است. ببینید من نمی دانم شما یک بخشی هم فقه و اصول را در آن اوایل خواندید!

یک بحث اصولی داریم که در حقیقت ادبی است، مشتق مثل اسم فاعل و اسم مفعول، ظهورش در الآن است. اگر من گفتم که من دانشجوی دکتری هستم، یعنی الآن. گفتم که من باسواد هستم، یعنی الآن. گفتم که من ازدواج کرده ام، یعنی الآن. اگر من بگویم که من ازدواج کرده ام و مرادم این باشد که پنج سال بعد ازدواج می کنم، این مجاز است. اگر نسبت به آینده بخواهیم در نظر بگیریم، مجاز است. اسم فاعل و اسم مفعول ظهورش یعنی الآن.

کلمه «فان» و «فانی» اسم فاعل است، یعنی الآن فانی است. خدا می فرماید هر چیزی که روی کره خاک است، الآن فانی است. شما از این چه می فهمید؟  
یعنی چه؟

این شیشه الآن باقی است. این تلفن همراه باقی است، این صدا باقی است، این کتاب باقی است، من باقی هستم، یعنی چه که ما فانی هستیم؟  
این یعنی حرکت جوهریه. یعنی لحظه به لحظه ما داریم معدوم می شویم، موجود می شویم!  
معدوم می شویم، موجود می شویم!

معدوم شدن ما به انانیت ما است و موجود شدن ما به آن ارتباط با خدایمان است؛ لذا فرمود: «وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ»، وجه پروردگار که همان فیض الهی است، آن فیض باقی است. فیض الهی که همان ولایت الهی است و همان ارتباط خدا با ماسوا است، این باقی است و این می ماند.

۸. آیه هشتم: «وقوله: (إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا)»، چقدر قرآن شیرین است! الآن بحث تفسیر قرآن به قرآن بود که بهترین کار است. مسلمان باید یک دور کتاب آسمانی اش را مطالعه کند بفهمد. «إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا»، هر کس در آسمان و زمین است، کسی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه آینده است پروردگار را به صورت عبد. «إِنَّ»، این نافی است، یعنی «ما». لذا بعدش «إلا» آمده است. هر کس در آسمان و زمین است، به طرف پروردگار دارد می رود آن هم عبد است.

الآن ما در این آیه یک کلمه «آتی» داریم. این «آتی» اسم فاعل است. الآن گفتم که اسم فاعل، دایره اش در چیست؟

در حال است. همه آنچه در آسمان و زمین است الآن دارند به پیشگاه پروردگار می روند در حالی که عبد هستند. عبد یعنی چیزی که از خودش هیچ چیزی ندارد، یعنی حرکت جوهریه، یعنی نقص ذاتی، یعنی حدوث ذاتی، چیزی ندارد.

من علاوه بر اینکه مطلب را می خوانم، می خواهم مطلب را به یک جایی برسانم؛ بحث حدوث زمانی پیچیده است. حدوث زمانی از مباحث پیچیده فلسفی و کلامی است. حالا در این بحث حدوث زمانی، یکی از پیچیده ترین بحث ها این سؤال است: کیفیت ربط حادث به قدیم؟

این یکی از پیچیده ترین سؤالات است. چطور حادث به قدیم ربط دارد؟

چطور متغیر به ثابت ربط دارد؟

چطور مادی به مجرد ربط دارد؟

ربط مخلوق به خالق!

شما بگوئید گیر قضیه کجاست؟

گیر قضیه یک طرف است، ببینید: این قدیم این حادث. از شما می پرسیم: قدیم آیا علت تامه هست یا

نیست؟

ما می‌گوییم هست. مشکل کجاست؟

اگر قدیم علت تامه است، پس از وقتی که قدیم بوده باید حادث هم باشد، چون تخلص معلول از علت ممکن نیست.

سؤال این است که چطور می‌شود که علت قدیم باشد و معلول حادث؟ نمی‌شود!

قرن‌ها این سؤال ذهن بشر را درگیر کرده است که چگونه علت تامه قدیم باشد و جهان حادث باشد؟ مشائین یک چیزی گفتند، اشراقیین یک چیزی گفتند، حکماء یک چیزی گفتند، متکلمین یک چیزی گفتند، خلاصه گیر دارند.

صدرا می‌گوید که من این مسئله را حل کردم و راست هم می‌گویم. متکلمین می‌خواهند از اختیار خدا استفاده کنند و بگویند که خدا مختار است. ده هزار سال اختیار نکرده بود، بله، مثلاً اختیار نکرده بود، اما این مسئله گیر دارد!

مشائین می‌خواهند از عنایت استفاده کنند که این مشکل دارد!

صدرا می‌خواهد از حرکت جوهریه استفاده کند. صدرا چه می‌گوید؟  
دقت کنید!

صدرا می‌گوید که این عالم، عالم جسم و جسمانی است. این عالم جسم و جسمانی - دقت کنید! - یکپارچه حرکت است و حرکت هویتش است. یقیناً در بحث‌های قبلی فلسفه، بحث حرکت را خواندید. صدرا می‌گوید که ما شیء متحرک نداریم، اشتباه نکنید. نه اینکه این ماژیک متحرک است، نه اینکه این شیشه متحرک است، نه اینکه من می‌نویسم متحرک هستم!

نه، اینها حرکت هستند، نه متحرک. عین حرکت است. اگر حرکت را از آن بگیری، هیچ چیزی نیست. عالم، شدن است. عالم صیوروت است. در فیلسوفان غربی هم فلسفه‌های پوششی به همین جا نزدیک شدند، مثل وایتل که به همین نظر رسیده است که عالم پوی است، عالم حرکت است، عالم متحرک نیست. دقت کنید، ربط حادث به قدیم چه می‌شود؟

نکته دارد و با ظرافت است. صدرا می‌گوید که این عالم که یکپارچه حرکت است، یک وجه ثابت دارد. می‌گوییم آن وجه ثباتش چیست؟ می‌گوید ثبات حرکت است. یعنی چه؟ این را دقت کنید!

من را فرض کنید که عالم هستم، یک موقع عالم این‌جوری است که دو قدم می‌آید، حالا یک ربع می‌ایستد. بعد یک قدم می‌رود، حالا ده دقیقه می‌ایستد. صدرا می‌گوید که عالم این‌جوری نیست که بخواند مثلاً پنج هزار سال عین حرکت باشد، بعد حالا بایستد. سکون ندارد. هویت عالم این است که یک حرکت مستمر است. پس در حرکت بودن ثابت دارد. مسئله حل شد؛ خدای ثابت حرکت ثابت ایجاد کرده است به جعل بسیط، اینکه مشکلی ندارد. خدای ثابت حرکت ثابت ایجاد کرده است. شما می‌گویید که ثابت باید ثابت بیافریند، ثابت را آفریده است. عالم که یکپارچه حرکت است، در حرکت بودن ثابت است. این جور نیست که عالم مثلاً دو هزار سال عین حرکت باشد، بعد هم صد سال ساکن باشد!

باز سه هزار سال عین حرکت باشد، باز پانصد سال ساکن باشد! نه، خدای متعال عالم جسم و جسمانی، آسمان، زمین، نفس، بدن، عنصر، اینها عین پوی است، عین شدن است. خدا هم به جعل بسیط، عالم را ایجاد کرده که یکپارچه حرکت است. این حرکت چون ثابت است، به خدای ثابت ارتباط دارد.

دقت کنید!

جمله من تمام شد؛ عالم از چهره تخیلش به خدا مرتبط نیست. عالم از چهره ثباتش به خدا مرتبط است. ثبات در چه چیزی؟

ثبات در حرکت بودن. عالم در عین تغیر از چهره ثبات برخوردار است.

دانش‌پژوه: از چهره تغیرش به خدا مرتبط نیست؟

استاد: نه، از چهره ثباتش به خدا مرتبط است. چون گیر کجا بود؟

گیر را دقت کنید!

گیر چه بود؟

کیفیت ربط حادث به قدیم بود. در این مانده بودند.

بگذارید یک مقدار بیشتری برای شما باز کنم، چون این بحث جایش این جا نیست؛ فیلسوفان چه می گویند؟ می گویند ما یک سری موجودات ابداعی داریم. ابداع را قبلاً گفتیم که در مقابل صنع و در مقابل تکوین است. ماده و مُدّه ندارد. دقت کنید!

در این موجودات ابداعی مثلاً عقل ابداعی است، روح ابداعی است. حالا دقت کنید! یکی از موجودات ابداعی، اصل الماده است. یکی از موجودات ابداعی اصل الزمان است. اصل زمان و اصل ماده اینها مکنون نیستند، اینها ابداعی هستند. شما را راحت کنم، فیلسوف ماده را قدیم می داند، اصل ماده را. می دانید اسم دیگر اصل ماده چیست؟

هیولانی اولی است. فیلسوف می گوید که هیولای اولی قدیم است. زمان قدیم است. می توانید به من بگویید که چرا زمان قدیم است؟

بیاید باهم فکر کنیم؛ اگر زمان بخواهد حادث باشد، حادث زمانی داشته باشیم، بخواهیم یک جمله در موردش بگوییم، چه می شود؟

دانش پژوه: می شود زمانی باشد که زمان نبود.

استاد: بارک الله. می شود زمانی بوده که زمان نبود!

این جمله غلط است. معنا ندارد که زمان حادث زمانی باشد. پارادوکس است؛ لذا اصل ماده قدیم است، اصل زمان قدیم است. حالا این ماده و زمان دست به دست هم دادند، یک عالمی ایجاد شده که عین حرکت است، عین ثابت است. هم عین حرکت است، هم عین ثابت است. عین حرکت است، حرکت جوهری همه جا را گرفته است. عین ثابت است یعنی چه؟

یعنی این عالم در متحرک بودن، ثابت است. این عالم در متحرک بودن، از ثبات برخوردار است. دانش پژوه: یعنی این حرکت را همیشه دارد.

استاد: اصلاً نمی شود مثل اینکه بگویند من می توانم بگویم که این دانه های روغنی، چربی را همیشه دارد. دانه های روغنی یعنی چربی. یک نکته ای را قبلاً برای شما گفتم یادتان هست؟

ببینید: «الذاتی لایعلل، الذاتی لایختلف، الذاتی لایتخلل»، ذاتی معنایش این است. من نمی توانم بگویم که دانه های روغنی همیشه چرب است. بله، چربی ذاتش است. ذاتش را بگیری، بگویم انسان حیوان ناطق است، بله اگر حیوان ناطق را بگیری، چیزی نمی ماند، چون ذاتش این است. عالم جسم و جسمانی ذاتش حرکت است و اگر حرکت را از آن بگیری چیزی نمی ماند. تجدد، حدوث زمانی، حرکت عین ذاتش است. آن وقت گیر می کنیم. گیر ما چیست؟

می گویم آنچه که ذاتش عین حرکت است، این چگونه با قدیم رابطه پیدا می کند؟

جواب یک کلمه است؛ خدای ثابت، عالم را که ایجاد کرد یعنی حرکت ثابت ایجاد کرد. چه اشکالی دارد؟ این به جعل بسیط است. خدا عالم را به جعل بسیط ایجاد کرده و ماده را ابداع کرده، زمان را ابداع کرده، ماده و زمان همان عالم هستند، این عالم عین حرکت است، عین پویاست. این چه مشکلی ایجاد می کند؟ لذا من چند خط دیگر را چاره ای ندارم که بخوانم. عبارت را ببینید ولو باقی عبارات را نتوانیم بخوانیم.

«ومبدأ هذا البرهان المشار إليه»، که الآن گفتیم خدا به ما داده به قبلی های ما نداده، مبدأ این برهان که به آن اشاره شد، «تارة من جهة تجدد الطبيعة»، می دانید که حرکت جوهریه، سه نوع برهان بر آن جاری است. از طرف صورت یعنی از طرف خود صورت جوهری، از جهت غایت و از جهت مبدأ فاعلی. یعنی از سه نوع می شود این بحث را مطرح کرد. ایشان می گوید که گاهی از جهت تجدد طبیعت است که طبیعت چیست؟

همان صورت جوهری است که ساری در جسم است و همان مبدأ قریب است که با حرکت ذاتی و سکونش و منشأیت آثارش در نظر گرفته می شود، «وهی المبدأ»، می دانید که فاعل قریب هر چیزی صورت نوعیه اش است. آب هر چه خاصیت دارد مال صورت نوعیه آب است. سیب هر چه آثار دارد مال صورت نوعیه سیب است. طلا هر چه خاصیت دارد مال صورت نوعیه طلا است؛ لذا فاعل قریب همه آثار خود آن صورت نوعیه است اما گاهی از طرف این صورت نوعیه می خواهیم بحث را مطرح کنیم، «وما من جسم»، هیچ جسمی نیست مگر اینکه ذاتش متقوم است از این جوهر صوری که ساری است در جمیع اجزایش. در آب آبیّت، در طلا طلائیّت، در نقره

نقرئیّت، «وهو ابدائی التحول السیلان»، این صورت جوهری در هر موجودی دائماً دارد تحول می پذیرد و سیلان و تجدد و انصرام و زوال و انهدام دارد. «فلا بقاء لها»، ما اصلاً در عالم بقاء نداریم. تمام عالم در حال شدن

است. شدن یعنی وجود عدم، وجود عدم، وجود عدم، پیوسته.

«ولاسبب لحدوثها وتجددها»، حدوثش و تجددهش هم سبب ندارد، چرا؟

چون «الذاتی لا یعلل، لأن الذاتی غیر معلل بعلة سوا علة الذات»، ذاتی علتی ندارد مگر علت ذات. عالم را خدا ایجاد کرده، متحرکاً، حادثاً. حدوث هر موجودی علت ندارد، چون ذاتی آن است. مجموعه عالم، علتش خداست به جعل بسیط. «والجاعل إذا جعلها»، جاعل وقتی جعل کرده، «جعل ذاتها المتجددة»، همین ذات متجدد را جعل کرده است به جعل بسیط. «واما تجددها فلیس بجعل جاعل وصنع فاعل»، تجدد درونی عالم به جعل جاعل نیست، به صنع صانع نیست. «وبها یرتبط الحادث بالقدر»، به همان ذات متجدد که به جعل بسیط جعل شده است، حادث به قدیم مرتبط می شود. «لأن وجودها بعینه هذا الوجود التدريجی وبقائهما عین حدوثها وبقائهما عین تغییرها»، چون وجود این ذات متجدد، همان وجود تدریجی اش است و بقائش عین حدوثش است، ثباتش عین تغییرش است، صانع به وصف ثبات و بقائش ابداع می کند این موجودی را که ذاتاً متجدد است و هویتاً متجدد است که حالا من از بیرون یک مقداری توضیح دادم.

ایشان بعد می آید بحث حرکت جوهری را مطرح می کند و بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایتی نقل می کند و بعد در خاتمه می رود سراغ برهان صدیقین که ما می خواستیم اینها را هم بخوانیم، ولی نرسیدیم. باقی عبارات را خودتان إن شاء الله مراجعه بفرمایید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

## فهرست منابع

۱. سوره ق، آیه ۱۵.
۲. إلهیات المحاکمات، الرازی، قطب الدین، ج ۱، ص ۱۳۸.
۳. مجموعه آثار (ط - صدرا)، مطهری، مرتضی، ج ۷، ص ۳۳۹.
۴. سوره واقعه، آیه ۶۱.
۵. سوره قیامت، آیه ۴.
۶. سوره نمل، آیه ۸۸.
۷. سوره إبراهيم، آیه ۱۹؛ سوره فاطر، آیه ۱۶.
۸. سوره زمر، آیه ۶۷.
۹. سوره مریم، آیه ۴۰.
۱۰. سوره الرحمن، آیه ۲۷.
۱۱. سوره مریم، آیه ۹۳.